

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دهم، شماره بیستم و بیست و یکم (ویژه نامه اصفهان)

بهار و تابستان ۱۳۷۹، صص ۱۸۲ - ۱۵۹

نگاهی به تفسیر قرآن منظوم صفی علیشاه اصفهانی

دکتر طاهره خوشحال دستجردی*

چکیده

صفی علیشاه اصفهانی از عرفای بزرگ اوایل قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است. او تفسیر قرآن مجید را همراه با تأویلات فلسفی و عرفانی آن به نظم در آورده است. این تفسیر از آثار بسیار مهم و شگفت‌انگیز این دوره است و از جنبه‌های مختلف فلسفی، عرفانی، کلامی، مذهبی، ادبی و تاریخی قابل تحقیق و بررسی است.

صفی علیشاه در سرودن این تفسیر، تحت تأثیر کلام مولانا در مثنوی بوده و بعضی مضامین را از وی اقتباس کرده است. همچنین بعضی مطالب عرفانی را از تفسیر کشف الاسرار و عده‌الابرار رشیدالدین ابوالفضل میبیدی برگرفته است. در این تفسیر زندگی انبیا و احکام شریعت با عقاید صوفیه تطبیق داده شده است.

واژه‌های کلیدی

تأویل، وحدت وجود، مکاشفه، تجلی، بقای بالله، فنای فی الله، مرگ ارادی، توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید فعلی، عالم کثرت، مقام جمع، چله‌نشینی، حرکت جوهری، عالم تفرقه.

*- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.

مقدمه

در قرن چهارم هجری، تفسیر طبری به زبان فارسی ترجمه شد و از این تاریخ، تفسیرنویسی به طور رسمی در ایران آغاز گردید. از آن زمان تاکنون صدها بار قرآن به زبان فارسی تفسیر شده است و اندیشمندان در قرون مختلف از اسرار و رموز شگفت‌انگیز آیات این کتاب آسمانی پرده برداشته‌اند، اما تمامی این تفاسیر به نثر فارسی نوشته شده است. صفی‌علیشاه اصفهانی، تفسیر قرآن مجید را از جنبه‌های گوناگون، به ویژه عرفان و فلسفه به شعر فارسی بیان کرده است. نگارنده بر آن است که این تفسیر را -که یگانه تفسیر منظوم زبان فارسی است- معرفی، و منابع و مآخذ بعضی مطالب عرفانی آن را بیان کنم.

او فتد ابلیس در اندوه و سوز
تا به امروز این چنین روشن‌بین

زین‌که شد معلوم قرآن را رموز
شرح قرآن را نیامد در جهان

(۳ / ص ۸۳۶)

صفی‌علیشاه اصفهانی از مستغرقان بحر توحید و از عارفان واصل اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم^۱؛ تفسیر قرآن مجید را همراه با تأویلات فلسفی و عرفانی آن در مدت دو سال بر وزن و آهنگ مثنوی مولانا به نظم کشیده است. این اثر از آثار بسیار عجیب و شگفت‌انگیز این دوره و از شاهکارهای بی‌نظیر در طول تاریخ تفسیرنویسی است. او خود در یکی از نوشته‌هایش درباره این تفسیر چنین می‌گوید:

«از آثار عجیبه این عصر یکی تفسیر منظومه است که اگر بی‌غرضانه آن را بخوانی، وقوعش را از عجایب روزگار دانی...»^۲

از مطالعه آثار صفی‌علیشاه چنین پیداست که وی علاوه بر «اطلاع عظیم بر علم تصوّف و منازل السالکین (۱ / ص ۲۱۷)» از علوم فلسفه، کلام، تفسیر قرآن، حکمت عملی، زبان و ادبیات عرب، تاریخ اسلام، حدیث و همچنین علم حروف^۳ و اعداد و نقطه نیز بهره‌کافی داشته است.

بزرگترین اثر صفی‌علیشاه تفسیر قرآن اوست. این تفسیر -که دریایی عظیم و پهناور از علوم و معارف است- از جنبه‌های مختلف فلسفی، عرفانی، کلامی، مذهبی، تاریخی و ادبی قابل تأمل و بررسی است. بحث مفصل درباره تمامی ابعاد و جنبه‌های این تفسیر مستلزم کتابی حجیم است. سعی نگارنده در این مقاله بر آن است که در نگاهی گذرا و کوتاه به معرفی این تفسیر بپردازد.

جنبه عرفانی

صفی‌علیشاه چون از عارفان واصل و مجذوبان عالم الهی است، هنگام استغراق در دریای بیکرانه و لایتناهی هستی حق، به مرواریدهای اسرار و رموز آیات کتاب خدا دست یافته و آنها را در قالب اشعاری نغز و شیرین، به عاشقان و رهروان راه حقیقت تقدیم داشته است.

این اشعار که از قلبی سوخته از عشق معبود ازلی برخاسته، همانند پاره‌های آتش، جان و روح خواننده را شعله‌ور می‌کند و به آتش می‌کشاند. او ابتدا آیات قرآن را به نثری روان و ساده ترجمه می‌کند، سپس تفسیر ظاهری آیات را بیان و در ارتباط با معنی آیات بحث‌های مختلف عرفانی را مطرح می‌نماید.

این مباحث کلی عبارت است از: هستی مطلق و بلاشرط حق، مراتب عالم وجود که به اعتقاد عرفا، امواج دریای مطلق هستی خداوند است؛ عشق و اینکه هدف غایی عالم آفرینش است؛ توحید و مراتب مختلف آن که عبارت است از: توحید فطری، توحید افعالی، توحید صفاتی، توحید ذاتی؛ بحث درباره وحدت وجود؛ مباحثی درباره پیر و مرشد، انسان کامل جامع جمیع صفات الهی؛ حمد گفتن موجودات و مراتب آن که عبارت است از: حمد فطری، حمد عامه، حمد عرفانی، موت ارادی و انواع آن و غیره. بخش دیگر مطالب عرفانی که قسمت اعظم این تفسیر را تشکیل می‌دهد، تأویلات عرفانی است. صفی‌علیشاه آیاتی که درباره زندگی انبیای الهی؛ از جمله حضرت ابراهیم، موسی، عیسی، صالح، شعیب، یوسف، نوح، ایوب، یونس و دیگر پیامبران نازل شده، پس از تفسیر ظاهری با مراحل سیر و سلوک و مقامات عرفانی تطبیق می‌دهد. اکنون به ذکر نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم:

خداوند در قرآن خطاب به قوم بنی اسرائیل می‌فرماید: «و اذ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اِلَهَ جَهْرَةً فَآخَذْتُمْ الصَّاعِقَةَ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَ السَّلْوٰی كُلُّوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُوْنَا و لٰكِن كَاثُرًا اَنْفُسَهُمْ يَظْلَمُوْنَ.» (بقره / ۵۵-۵۳).

صفی‌علیشاه در تأویل آمدن صاعقه و کشته شدن گروهی از بنی اسرائیل و زنده شدن مجدد آنان و مَنْ و سَلْوٰی و آمدن رزقهای آسمانی می‌گوید: «ایمان بدون کشف و شهود روحی کامل نیست؛ بنابراین آنان می‌خواستند خداوند از طریق مکاشفه بر ایشان

عیان شود و خداوند برای ایشان تجلی ذاتی کرد. آن صاعقه، تجلی ذاتی حق بود که بر اثر آن، وجود و هستی نفسانی آنان فنا شد و سپس در مقام بقای بالله به حیات واقعی دست یافتند و آن ابر، تجلی صفاتی بود که پرده‌های شمس ذات حق بود و مَنْ و سَلْوَى، احوالات و واردات غیبی است که از منبع و سرچشمه لایزال علم الهی بر قلب و روح سالک دائماً افزایده می‌شود:

نیست ایمان حقیقی بی گمان	آن‌که نبود از شهود و از عیان
زان سبب گفتند با موسی صریح	بی عیان ایمان ما نبود صحیح
صاعقه موت از فنای کاشف است	در تجلی ذاتی ار دل واقف است
پس برانگیزاند از بعد فنا	در حیات واقعی یعنی بقا
این لباس از نعمت توحید توسست	شکر این نعمت نشان دیدت توسست
آن غمام آمد تجلی صفات	وان صفات این پرده‌های شمس ذات
مَنْ و سلوی باشد احوال و مقام	سَالِكَانَ را کاید از رَبِّالانام
آن خصال معنوی و اخلاق نیک	که شود بر قلب و جان اشراق نیک
آن علوم و آن معارف آن حکم	کاید از حق بهر سالک دم به‌دم
و آن ریاح رحمت و نفحات ذات	واردات غیب در تیه صفات
هست رزق طیبین گفت ار کُلُوا	خوردن آن نَزْدِهَانَ است و کُلُوا
طیبات اعنی که باشد رزق خاص	یافت از حق بهر خاصان اختصاص

(۳ / ص ۲۰)

و در تأویل آیه «إِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ إِثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (بقره / ۵۸) می‌گوید: آن دوازده چشمه، ده حواس ظاهری و باطنی است با دو قوه عاقله که یکی عمل است و دیگری نظر:

چشمه‌ها ذاتی چه باشد ای سنئ	ده حواس ظاهری و باطنی
با دو قوه عاقله اندر مثل	کان یکی باشد نظر دیگر عمل
می‌شود جاری از سنگ دماغ	با عصای نفس گرداری فراغ

(۳ / ص ۲۰)

و در تأویل آیه «و اذ قال موسى لِقَوْمِهِ ان الله يأمركم ان تذبخوا بقرة قالوا اننخذنا هزوا» (بقره / ۶۴) می‌گوید: آن گاو، نفس حیوانی است که کشتن آن را اهل طریقت یا اهل حق در ریاضت واجب می‌دانند و کشتن نفس، بازداشتن آن از هوی و هوس است:

وین که موسی گفت از ربّ البشر
 نفس حیوانی است گاو و کشتنش
 قوم را امر است بر ذبح بقر
 در ریاضت فرض داند ذی فنش
 ذبح او منع وی است از هر هوا
 وز فعالش باز بگرفتن بجا

(۳ / ص ۲۳)

و در تأویل آیه «و اِذْ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِيْنَ.» (بقره / ۱۱۹) چنین می‌گوید: بلیّه، سیر مقامات عرفانی است. این سیر در مقام فنای فی‌الله به اتمام می‌رسد، اما کسی که امام و راهنمای مردم قرار می‌گیرد، بعد از فنا دارای مقام بقای بالله می‌شود و برای هدایت مردم به سوی خلق بر می‌گردد و واسطه بین حق و خلق می‌شود:

ایمن بلیّه سیر روحانیت است
 جمله احوال و مقامات سلوک
 گشت تعبیر این مراتب ز اقتضا
 هست اتمام مراتب در فنا
 چون مراتب در فنا گردد تمام
 سوی خلق از حق دگر راجع شود
 بین حق و خلق گردد واسطه
 قلب و روح و سرّ خفی در وحدت است
 با وصول آن شد که شد خاص ملوک
 خود به تسلیم و توکل یا رضا
 زان سپس گردد امام ذوالبقا
 بر خلاق در بقا باشد امام
 در هدایت نسخه جامع شود
 ز او به حق یابند خلقتان رابطه

(۳ / ص ۴۲)

در این تفسیر علاوه بر زندگی انبیا و اولیای حق، احکام و فرایض شرعی مثل نماز، روزه، زکات، حجّ، امر به معروف و نهی از منکر و دیگر احکام الهی، با دید و بینش عرفانی تفسیر و با اعتقادات صوفیه تطبیق داده می‌شود.

صفی‌علیشاه در تفسیر عرفانی نماز می‌گوید: از موقع تکبیرة الاحرام یعنی از آغاز نماز تا پایان آن، یک دوره سیر و سلوک و منازل و مراحل طریقت طی می‌شود، و انجام هر یک از اعمال نماز، در حقیقت طی یک مقام از مقامات عرفانی است؛ تکبیرة الاحرام: ترک تعلّقات دنیوی، سجده: هستی خود به خدا تسلیم کردن؛ تشهد: مشاهده حق، و سلام: فنا شدن هستی نفسانی در هستی مطلق حق است.

از گه تکبیر تا وقت سلام
 می‌نمایی طی منزل‌ها تمام
 چیست تکبیر از جهان دل‌کندن است
 ماسوی را پشت سر افکندن است

راست خواهی گویم از خود مردن است
 رو در آفتی از پی تعظیم او
 چون شهودت شد بر این معنی تمام
 این سلام اعنی که جان تسلیم شد
 جان به جانان بردن و بسپردن است
 هستی خود را کنی تسلیم او
 از پی تعظیم او گویی سلام
 هستی وهمی به حق تقدیم شد
 (۳ / ص ۱۵)

و همچنین در تفسیر عرفانی زکات گوید: زکات در شریعت، بذل مال است و در طریقت
 بذل جان:

در شریعت بذل عشر است از منال در طریقت بذل جان بر ذوالجلال

(۳ / ص ۱۶)

و در تأویل آیه «إِنَّ صفا و المَزْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ الله فَمَنْ حَجَّ البیت أَوْ اعْتَمَرَ فلا جُنَاحَ عَلَیه أَنْ
 تَطَوَّفَ بهما و مَنْ تَطَوَّعَ خَیْرًا فَإِنَّ الله شاکِرٌ عَلَیم.» (بقره / ۱۵۴) درباره حج گوید: صفا، اشاره
 به وجود قلب است و مروه، اشاره به نفس و شعایر الله. در باطن مناسک، مقامات قلبی
 مانند یقین، توکل، اخلاص و رضا تا مقام فنا هست. حج رسیدن به توحید ذاتی یعنی فنا
 شدن در ذات حق است:

حج بیت آمد وصول مستدام بر مقام وحدت ذاتی تمام
 یعنی اندر ذات حق فانی شدن رستن از امکان و ربانی شدن

(۳ / ص ۵۰)

و عمره یعنی رسیدن به توحید صفاتی و فانی شدن در انوار صفات جمال و جلال حق، و
 اگر عارف بعد از فنا به مقام تمکین برسد، گناهی بر او نیست که به سوی قلب و نفس
 برگردد و بین آن دو در تردّد باشد، زیرا او دیگر در مرتبه نازلی نیست:

پس حَرَجَ نبود مر او را کز خضوع سوی قلب و نفس فرماید رجوع
 در تَرَدُّد بسین آن دو آید او نزره تلوین که آن نبود نکو
 و ز تمکین است کان بعد از فناست از جناح و ذنب بالکلی جداست

(۳ / ص ۵۰)

صفی‌علیشاه ضمن تفسیر و تأویل عرفانی آیات الهی، بسیاری از اصطلاحات
 عرفانی از قبیل موت ارادی، مقام فرق، مقام جمع، عالم وحدت، عالم کثرت، تجلی
 صفاتی، تجلی ذاتی، مقام فنا، بقای بعد از فنا و مقام جمع را نیز تفسیر می‌کند و شرح

می‌دهد؛ مثلاً در تفسیر عرفانی آیه «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ دَارُ الْآخِرَةِ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره / ۹۰) در مورد موت ارادی می‌گوید: برای ارباب سلوک چهار موت تعیین شده که عبارت است از:
۱- موت ابیض یعنی اکتفا کردن به قوت لایموت یا سعی کردن در به دست آوردن رزق حلال و کم خوردن:

کن به موت ابیض از مردی رجوع موت ابیض نزد مردان چیست؟ جوع
(۳ / ص ۳۲)

۲- موت اخضر یعنی کنار گذاشتن لباس کبر، رها کردن آرزوها و تجرد پیشه ساختن:
موت اخضر چیست؟ آن عریانی است از لباس کبر و آن سلطانی است
(۳ / ص ۳)

۳- موت احمر کنار گذاشتن امیال نفسانی است:
موت بییم احمر است ای ذوقنون وان بود مردن ز میل نفس دون
(۳ / ص ۳۲)

۴- موت اسود، تحمل بر ایذاء خلق است:
موت اسود دان که موت چهارم است و آن تحمّل بر جفای مردم است
(۳ / ص ۳۲)

و در تفسیر عرفانی «و إِنْ تَجَنَّبْتُمْ أَسْوَاقَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ عَنْكُمْ فَكَبِّرُوا عَنْهُمْ وَتَوَلَّوْا وَتَدْبِرُوهُمْ فَغُلَّابٌ» (نساء / ۳۶) می‌گوید: در اصطلاح تصوّف، گناه کبیره غفلت و فراموش کردن یاد خداست:

نزد صوفی ذنب اکبر غفلت است ترک غفلت اصل دین و حکمت است
(۳ / ص ۱۳۶)

صفی‌علیشاه گاهی اصطلاحات عرفانی را با اصطلاحات فلسفی مقایسه می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: در نظر حکما، عقل همان نفس ناطقه است و صوفیان، عقل را قلب صیقلی یافته و نورانی می‌دانند:

عقل گر باشد تو را ذوقی سلیم هست نفس ناطقه نزد حکیم
صوفیان گویند عقلی کو سر است موضع صیقل ز قلب انور است
(۳ / ص ۹)

صفی‌علیشاه مانند همه عرفا تأویلات و بحث‌های عرفانی خود را با تکیه به روایات و احادیث مختلف مطرح می‌کند. بدین جهت احادیث فراوانی در این تفسیر نقل شده و معنی عرفانی آنها شرح و توضیح داده شده است. برای مثال بحث هستی مطلق و مراتب مختلف وجود در ارتباط با معنی حدیث «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَخْبَيْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِئَلِي أُعْرَفَ» مطرح شده:

سابق از ایجاد کل ممکنات کنز مخفی بود آن سلطان ذات

(۲ / ص ۳)

و یا در مورد ریاضت و مبارزه با نفس و چله‌نشینی با استناد به حدیث: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ اربعین صباحاً ظَهَرَ تَبَائِعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» بحث شده است:

بهر حق شو خالص اندر چل صباح تا که گردی مصدر فوز و فلاح

(۳ / ص ۴۵)

از غور و تعمق در تفسیر صفی‌علیشاه، به این حقیقت دست می‌یابیم که او هنگام اندیشیدن به معانی آیات قرآن، هستی نفسانی‌اش در هستی مطلق حق محو و فانی می‌شده است و با اتصال به عالم غیب و منبع لایزال علم الهی بسیاری از اسرار و حقایق، از طریق مشاهده و مکاشفه به قلب او افاضه می‌شده است. او گاهی خود را به یک نی تشبیه می‌کند که حق در او می‌دمد:

من نی‌ام نایی دمد بر من دمی هم تو آن را بشنوی گر محرمی

(۳ / ص ۱۴)

و گاهی می‌گوید من موجی هستم که محو دریای بیکرانۀ هستی حق شده‌ام. این من نیستم که چنین تفسیری را می‌سرایم، بلکه آن دریای وجود حق است که می‌جوشد و می‌خروشد و اسرار آیات کتاب خود را بر لب‌های من جاری می‌کند:

یا منم همراز او یا او من است	نه زیان در کام و نه جان در تن است
لب ببستم موج آن دریا شدم	این نه من گویم من از خود لا شدم
که برآرد گوید اسرارم بگو	می‌کشد گاهی به خود بحر فرو
لب چه باشد با لب الٰئی من	یعنی او خود گوید از لب‌های من
بحر می‌گوید سخن این نی صفی‌ست	من نماندم در من این گوینده کیست

(۳ / ص ۱۸)

گاهی حالت وجد و عشق و شور و حال - که نتیجه دریافتها و مکاشفات وی از عالم غیب است - او را بی‌قرار و مست و از خود بیخود می‌کند و عنان اختیار از کفش می‌ریاید؛ آنچنان که نعره‌های مستانه سر می‌دهد. او در این حالت مستی و بی‌خبری، اسرار و رازهایی را که معبود ازلی هنگام خلوت کردن با او به گوش جانش نجوا کرده است، افشا می‌کند و بر زبان می‌آورد، ولی معمولاً بعد از اینکه اسراری را بیان می‌کند می‌گوید: معشوق من غیور است و به من اجازه نمی‌دهد بیش از این، اسرار او را برای نامحرمان در این تفسیر افشا کنم:

گاهی ار مستی کنم یا عریده	می‌کشندم سرخوشان در میکده
وندر آنجا می فروش حق نفس	بر دهان مَهرم زند گوید که بس
مر ندانی شاه ما باشد غیور	راز خود سر بسته خواهد در ظهور
شرح آیات از ره تفسیر کن	ور کنی تا ویسل با تدبیر کن

(۳ / ص ۱۸)

جنبه فلسفی و کلامی

از ابعاد دیگر این تفسیر بعد فلسفی آن است. صفی‌علیشاه معتقد است که قرآن غیر از معنای ظاهری، دارای معانی باطنی و مخفی است. عامه به ظاهر آیات بسنده می‌کنند، اما علما و فلاسفه به این حد قانع نمی‌شوند و در تفسیر قرآن برای آنان باید دلایل عقلی و فلسفی آورده شود. صوفیان نیز طالب کشفیات روحی هستند، اما اگر از کشف و شهودهای عارفانه سخن بگویم، عظمت و اُبّهت آن معانی زهره‌ها را پاره می‌کند:

عامه را حاجت به تاویلات نیست	لازم این تحقیق در آیات نیست
لیک خاصان را قناعت در کلام	نیست جز از روی برهان تمام
...
کرده سهم فیلسوفان را دلیل	سهم صوفی کشف قلب است ای خلیل
خلق را از سهم صوفی بهره نیست	زانکه کس را آن دل و آن زهره نیست
ز آنچه او گوید بدرد زهرهات	پس دهد از نقل و برهان بهره‌ات

(۳ / ص ۹)

صفی‌علیشاه بحثهای عقلانی و فلسفی را به‌طور موجز و خلاصه در قالب ابیاتی روان و ساده بیان کرده است. یکی از بحثهای فلسفی که در ارتباط با معنی آیات مطرح کرده، حرکت جوهری است. او در تفسیر آیه ۲۷ سوره بقره که خداوند می‌فرماید: «کیف تکفرون بالله و کُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» می‌گوید: هر موجود زنده‌ای در هر لحظه دارای مردن و حیاتی است و این مردن و زنده شدن دائمی است. جسم انسان همانند آب جوی دائماً در حال حرکت و مردن از رتبه‌ای و زنده شدن در رتبه‌ای دیگر است:

با تو گویم نکته‌های بکر نغز	گر که داری از معانی جان و مغز
هر زمان این زندگان را مردنی‌ست	نقد جان را سوی مخزن بردنی‌ست
در تحریک تن مثال آب جوست	انتقال از رتبه‌ها افشای اوست
چون کند در رتبه دیگر ورود	حشر و بعثش اندر آن رتبه است زود
این تحریک جوهری باشد به نام	تا حیات عنصری گردد تمام

(۳ / ص ۹)

از بحثهای فلسفی دیگری که در ارتباط با معنی آیات مطرح کرده، این است که بهشت و نعمتهای آن و همچنین دوزخ و عذاب آن، صورت روحانی اعمالی است که ما در این دنیا انجام می‌دهیم، یا به عبارت دیگر صفاتی که در باطن انسان ملکه می‌شود و تمکن می‌یابد، دارای یک صورت روحانی است که در قیامت انسان با آن روبه‌رو می‌شود. صفات اخلاقی نیک و مقامات روحی و قلبی مثل توکل، رضا و یا امثال آنها، در قیامت به صورت باغهای بهشت تجسم می‌یابد و اخلاق و خصلتهای بد که روح با آن انس گرفته، به صورت جهنم و رنجهای آن نمودار می‌شود:

حَرَّ نَارِ دُوزَخٍ وَ سَوْزٍ وَ وَجَعٍ	صورت نوعیه را باشد تبع
آن چنان کاخلق زشت چون غضب	جسم را اندازد اندر صد تعب
گشت روحانیتش نار جحیم	همچو خلق خوش که شد نور و نعیم
...
روضه‌هاشان شد مقامات قلوب	چون توکل یا دگر اخلاق خوب
زان مراتب جاری انهار علوم	می‌شود در عالم قدس از رسوم

(۳ / ص ۷)

از آیات دیگری که صفی‌علیشاه طبق اعتقاد و نظر فلاسفه آن را تفسیر می‌کند، آیه ۶۲ از سوره بقره است که خداوند در آن به بوزینه شدن عده‌ای از بنی اسرائیل اشاره می‌کند. او در تفسیر این آیه درباره تناسخ بحث می‌کند و می‌گوید: درباره تناسخ دو نظریه هست:

۱- انتقال روح از جسدی به جسد دیگر که این نظریه مورد قبول صوفیان نیست؛
 ۲- آنچه مورد قبول فلاسفه و عقلیون است، این است که حقیقتی است که به شکلی ظهور و بروز می‌کند. هر صفتی که در انسان کامل و ملکه می‌شود، او مظهر آن صفت است؛ مثلاً اگر فعل بوزینه را در پیش بگیرد، قالب مثالی او به شکل بوزینه است و عرفا که دلشان همانند آینه پاک است، او را همانند بوزینه می‌بینند و اگر پیغمبری در عالم خارج او را با همان صورت مثالی برای عبرت بینندگان ظاهر سازد، روا و شایسته است:

قسم دیگر از حقیقت دان ظهور	در مقامی کوست لایق بی قصور
هست این حق گر تو باشی فیلسوف	باشدت بر فهم این معنی وقوف
هر صفاتی را کنی تکمیل آن	خود تو باشی صورت تمثیل آن
خصلت نیکو بود نیکوفری	ور بود بد هم تو آن را مظهری
پیشه بوزینه‌گیری در فعال	صورت بوزینه داری در مثال

(۳ / ص ۲۲)

صفی‌علیشاه گاهی مباحث کلامی مثل حادث بودن جهان آفرینش و همچنین مسأله جبر و اختیار را به صورت ساده و همه‌فهم بیان کرده است. او اختیار و جبر مطلق را در مورد انسان مردود می‌داند و در این مورد حدیث امام جعفر صادق علیه‌السلام را که فرموده: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ.» بیان کرده است:

اختیار و جبر در افعال نیز	هر دو باشد باطل ار داری تمیز
امر ما بین دو امر آمد طریق	ره به نیکویی نمود او بر فریق

(۳ / ص ۱۸۵)

یکی از ویژگیهای مهم تفسیر صفی‌علیشاه این است که او برای تفهیم بیشتر معانی عرفانی و اخلاقی و گاه فلسفی آیات قرآن، حکایات و داستانهایی را نقل می‌کند. شخصیت این حکایات گاهی صوفیان و عرفا هستند؛ مثل حکایت مجاهدی که در چله نشسته بود (۳ / ص ۲۸۵). و گاهی پیامبران الهی مثل حکایت موسی و دیدن غریبی را در

ویرانه (۳ / ص ۷۴۵) و گاهی خلفا و پادشاهان مثل حکایت هارون‌الرشید و بهلول (۳/ص ۱۵۹). گاهی تمثیل می‌آورد که این تمثیلهای اغلب در کتب اخلاقی پیشین نیز آمده است؛ مانند تمثیل سه ماهی درباره عقل (۳ / ص ۲۲) و دوراندیشی که در کتاب کلیله و دمنه (۹ / ص ۹۲) آمده است.

جنبه مذهبی

در این تفسیر مسائل مختلف اعتقادی شیعه، ضمن تفسیر آیات قرآن به طور فراوان بیان شده است و از این جهت می‌توان آن را مهمترین تجلیگاه منظوم اعتقادی شیعه به حساب آورد. صفی‌علیشاه در قسمتهای مختلف این تفسیر بارها حضرت مهدی (عج) را ستوده است.

چنانکه می‌دانیم در این دوره؛ یعنی زمان زندگی شاعر که مقارن بود با سلطنت ناصرالدین شاه، دولت انگلیس جهت سلطه بر ایران و ادامه دادن به سیاست استعماری خود و برای ایجاد تفرقه بین مردم و به انحراف کشاندن اذهان آنان به انتشار افکار مسموم و گمراه کننده بایگری اقدام کرده بود. صفی‌علیشاه از کسانی است که با این جریان به شدت به مبارزه پرداخته و در تمامی آثار خود به ویژه منظومه زبده‌الاسرار و تفسیر قرآن در اشعار فراوانی حضرت مهدی (عج) را معرفی کرده و با استناد به احادیث و آیات قرآن، امامت و ولایت آن حضرت را اثبات کرده است. او در یکی از نوشته‌هایش در این باره چنین می‌گوید: «اشعار حضرت امیر علیه‌السلام کلام معانی قرآن است و همچنین سایر ائمه و از تفسیری که ائمه کرده‌اند خارج نشده‌ام. کسی که انکار آن کند، یا بابی است یا نحلی و دهری، زیرا که بابی‌ها تفسیر صفی را مانع خیالات فاسد خود می‌دانند، از آنکه تفسیر را هرکس بخواند، دیگر گوش به مزخرفات باییه نمی‌دهد.» (۳/ص ۱۲)

او در تفسیر آیه «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا» (بقره / ۳۷) که در مورد هبوط حضرت آدم نازل شده است، می‌گوید: «حضرت آدم از مقام جمع به مقام فرق آمد تا خلیفه خداوند در روی زمین باشد و این خلافت در اهل بیت و خانواده او باقی ماند و امروز خلیفه خداوند در روی زمین حضرت مهدی (عج) است.»

هست هر دور خلافت مستقل	تا به مهدی کوست اکنون شاه دل
دور، دور مهدی است و طور او	می‌کند گردش فلک بر دور او

ای هدایت‌پیشگان گر قابلید در مدار مهدی صاحب دلید
 ای خلیفه‌زادگان گر آگهید بر فلک در دوره مهدی مهید
 غیبت او غیبت جان در تن است اندرین غیبت ظهور ذوالمن است

(۳ / ص ۱۳)

صفی‌علیشاه در این تفسیر به فراوانی فضایل حضرت علی^(ع) از جمله بخشش و جود، شجاعت و دلاوری، ایثار و جانبازی در راه خدا و دستگیری از یتیمان و بینوایان را بیان می‌کند و درباره این فضایل روایات و حکایاتی را نیز نقل می‌کند که عبارت است از: داستان انار خریدن حضرت علی^(ع) از یهودی و بخشیدن آن به فقیر مریض در راه و آمدن طبّی انار بهشتی برای حضرت زهرا، (۳ / ص ۱۵۶) جنگ با عمرو بن عبدود، (۳ / ص ۱۵۷) خوابیدن در بستر پیامبر^(ص) هنگام هجرت آن حضرت، (۳ / ص ۱۵۷) بخشیدن انگشتری خود در حال نماز، مشک آب کشیدن برای زنی که شوهرش در جنگ کشته شده بود (۳ / ص ۱۸۳) و غیره.

او پس از بیان فضایل حضرت علی علیه‌السلام به اثبات حقانیت آن حضرت و اهل بیت او علیهم‌السلام برای خلافت و جانشینی پیامبر^(ص) می‌پردازد:

جای احمد خُفت و تن تقدیم کرد سر بدش در سجده گه تسلیم کرد
 دل به دلبر داد و جان بر جان‌نواز گشت اندر عشق جانان پاکباز
 بد خلافت حق او و اولاد او هشت بر یاران گذشت از یاد او

(۳ / ص ۱۵۷)

صفی‌علیشاه در تمامی این تفسیر عظیم، محبت و عشق شدید خود را به حضرت علی^(ع) و اهل بیت او نشان داده است. او حدیث «من کُنْتُ مَولاهُ فهُذا عَلِيٌّ مَولاهُ» را نقل می‌کند و به طور مفصل به شرح و تفسیر آن می‌پردازد و حبّ حضرت علی^(ع) را شرط اصلی کامل بودن توحید و یکتاپرستی می‌داند:

حبّ حیدر شرط مقصود و ره است شرح و متن لا اله الا الله است
 گوش کن «من کنت مولاه» از رسول این بود توحید محض اندر اصول
 حق بر گرفت او را به دوست هر که حق یار است مولای تو اوست
 گفت پیغمبر مرا تا دوست کیست دوست آن کویا ولی حق علی‌ست
 با پیغمبر هر که نبود دوست او مشرک و بیگانه از حق اوست او

(۳ / ص ۱۵۷)

او در آغاز تفسیر سوره یوسف عشق عرفانی را مطرح می‌کند و سپس شهادت امام حسین و یارانش را در کربلا شرح می‌دهد. (۳ / ص ۳۴۴)

صفی‌علیشاه با وجود محبت و عشق وافر خود به اهل بیت پیامبر (ص) و مذهب شیعه، ابوبکر و عمر را به عنوان صحابه پیامبر و خلفای او بسیار ارج می‌نهد و با دیده احترام می‌نگرد و مثل همه صوفیان در مورد مسائل مذهبی هیچ‌گونه تعصبی از خود نشان نمی‌دهد.

او در تفسیر آیه «و آتِ ذَالْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ لِاتَّبِئُرْ تَبْئِيرًا» (بنی‌اسرائیل / ۲۷) می‌گوید: وقتی این آیه نازل شد، حضرت رسول (ص) فدک را به حضرت فاطمه (س) بخشید و سپس مسأله گرفتن فدک را توسط ابوبکر و عمر مطرح می‌کند، اما با اینکه حضرت زهرا (س) را ذی‌حق می‌داند، ظلم و ستمی را به آنان نسبت نمی‌دهد:

تا چرا شد منتزع از فاطمه	صدق مطلب را خدا داند همه
از خردمند احتمال ظلم و کین	نیست بر صدیق و فاروق امین
بر امور خلق و حکم حق بصیر	بعد احمد بوده‌اند ایشان امیر
بودشان اهمال، این نبود قبول	از زمینی چون ز فرزند رسول
که به من بخشیده این خیر الانام	خاصه کوشد مدعی با اهتمام
چون به شأن او ز تطهیر آیت است	قول او هم بی تأمل حجت است

(۳ / ص ۴۱۱)

از مطالب اعتقادی دیگر مذهب شیعه که در این تفسیر مطرح شده، مسأله ایمان ابوطالب پدر حضرت علی (ع) است. او قول جلال‌الدین رومی را در مورد ایمان نیاوردن ابوطالب رد می‌کند و می‌گوید:

هم جلال‌الدین رومی در کتاب	کرده این سان نقل و این نبود صواب
این سخن باشد به نزد ما خلاف	داشت او بر دین اسلام اعتراف

(۳ / ص ۲۰۲)

و سپس با آوردن دلایلی ایمان ابوطالب را اثبات می‌کند.

جنبه تاریخی

صفی‌علیشاه ضمن تفسیر آیات قرآن، به‌طور خلاصه به بیان حوادث و رویدادهای تاریخی می‌پردازد. قسمتی از این حوادث مربوط به زندگی پیامبران است، مثل فرستادن حضرت عیسی دو نفر از حواریان را به انطاکیه، (۳ / ص ۶۱۵) حضرت داود و اوریا علیه‌السلام، مأمور شدن پشه بر هلاکت (۳ / ص ۶۲۹) نمرودیان، (۳ / ص ۴۷۰) کندن موسی، ریش فرعون را در کسودکی و آتش بر دهان گذاشتن و سوختن زبان او، (۳ / ص ۴۷۰) و قسمتی دیگر مربوط به حوادث صدر اسلام و زندگی حضرت محمد (ص) است، مثل جنگ خندق و کندن خندق به تعلیم سلمان (۳ / ص ۵۸۲)، بیان حال نعیم بن مسعود و تدبیر کردن در پریشانی لشکر قریش، (۳ / ص ۵۸۶) آمدن باد سرد و گریختن لشکر ابوسفیان (۳ / ص ۵۸۷) و برآشتن فاروق از حفصه. (۳ / ص ۵۹۰)

علم حروف و اعداد و نقطه در تفسیر صفی‌علیشاه

صفی‌علیشاه چون علم حروف و نقطه و اعداد را می‌دانسته، در این تفسیر از آنها استفاده کرده است. او درباره حروف مقطعه اول سوره‌های قرآن، گاهی بحثهای فلسفی و عرفانی مفصلی دارد؛ مثلاً درباره «الم» که در ابتدای سوره بقره آمده است، می‌گوید: رمز سه مرتبه از مراتب وجود است: «الف» اشاره به الله، «ل»، اشاره به جبرئیل یا عقل فعال؛ و «م»، اشاره به وجود جامع حضرت محمد مصطفی (ص) است. جبرئیل واسطه فیض و رحمت الهی است؛ فیض را از مبدأ می‌گیرد و به متنها که پیامبر است می‌رساند:

از الف کرد ابتدا و لام و میم	تا ز حادث راه یابی بر قدیم
این اشارت بر سه رتبه‌ست از وجود	گر مراتب را شناسی با شهود
اول الله است و ثانی جبرئیل	عقل فعال است از روی دلیل
منتهی باشد محمد در نمود	زان که دارد جامعیت در وجود
فیض هستی جبرئیل ذوالعطا	ز ابتدا گیرد دهد بر متنها

(۳ / ص ۴)

و در تفسیر آیه «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (بقره / بخشی از آیه ۱۲۹) می‌گوید: «وسطاً» همان نقطه است که علامت و رمز توحید است:

نقطه باشد گر که دانی بی غلط
سز وسطی بس به نقطه راجع است
جامع اطراف جز تسوید نیست
جای او در دایره اندر وسط
کو همه اطراف خود را جامع است
کاختلاف اندر وی و تردید نیست

(۳ / ص ۴۶)

صفی‌علیشاه در تفسیر خود گاهی رموز اعداد را نیز بیان می‌کند؛ مثلاً می‌گوید
عدد یازده رمز ذات الله است:

هر که باشد نام آن ذات الاحد
شش برابر چون یکی با ده شود
یازده باشد اگر دانی عدد
ذات مطلق آید و الله شود

(۳ / ص ۲)

جنبه ادبی

هنگامی که صفی‌علیشاه به بیان مفاهیم عارفانه آیات قرآن می‌پردازد، گاهی معشوق
ازلی گوشه‌ای از جمال خود را به او نشان می‌دهد و با نشان دادن جام‌های پی‌درپی عشق،
او را به عالم مستی و بی‌خبری می‌کشانند. در این حالت که توفان عشق، دریای روحش را
مواج می‌کند و به جوش و خروش و امی دارد، ابیاتی بر زبانش جاری می‌شود که قلب
خواننده را بیتاب و بی‌قرار می‌کند. این ابیات که با عنوان جذبه از قسمتهای دیگر جدا
شده، از نابترین اشعار عرفانی زبان فارسی است که با بعضی ابیات مثنوی مولانا و یا
غزلیات دیوان شمس پهلوی می‌زند:

باده‌نوش افتاد و برپا ساقی است
مستی آمد باز غرق می‌شدیم
چسبون کنم من یار گل‌فام همی
من چه گویم او چو خواهد مستما
جان من چون جام می در دست اوست
هوشم آرد باز چون مست اوفتم
چون فتادم گویدم حرفی به گوش
آن‌که باقی بود، آخر باقی است
خارج از تفسیر و محو وی شدیم
می‌دهد جام از پی جام همی
هر دمی جامی دهد بر دستما
دل اسپر عشق و جان سرمست اوست
می‌دهد جامی که از دست اوفتم
کز صدای دلکشش آیم به هوش

(۳ / ص ۱۶)

او ضمن بیان تفسیر آیات، گاهی خاضعانه سر نیازمندی بر آستان بی‌نیاز مطلق می‌ساید و با معبود ازلی خویش به مناجات و راز و نیاز عاشقانه می‌پردازد. این ابیات که نشان‌دهنده حالات درونی و عواطف و احساسات عرفانی این شاعر است، از لحاظ ادبی حایز اهمیت است و از بهترین مناجات‌نامه‌های زبان فارسی به شمار می‌آید:

ای خدا ما را به فضل خود ببخش!	ور خطای ما گذشت از حد، ببخش!
گر که نگذشتیم ما از فعل زشت	حکم کن بگذر ز مستی بدسروش
تو توانی هر بدی را خوب کرد	صورت مبعوض را محبوب کرد
گر سرشمت ماست بد، نیکوش کن	خانه ور گلخن بود، مینوش کن!

(۳ / ص ۷۴)

تأثیر مثنوی مولانا در تفسیر صفی‌علیشاه

صفی‌علیشاه آثار مولانا، به‌خصوص مثنوی را بسیار می‌خوانده و با آن مانوس بوده است. او در تمامی آثار خود، به‌خصوص زیده‌الاسرار و تفسیر قرآن از افکار و اندیشه‌های مولانا تأثیر بسیار گرفته است. او در تفسیر قرآن نه تنها وزن و آهنگ مثنوی را تقلید کرده، بلکه بعضی مضامین را نیز از مولانا برگرفته و سعی نموده کلام خود را به کلام مولانا نزدیک کند. اکنون به مقایسه بعضی از قسمتهای تفسیر قرآن با مثنوی مولانا می‌پردازیم:

مولانا درباره دیدن قدرت مطلقه حق و ان‌شاءالله گفتن در انجام کارها می‌گوید:	ترک استثنای مرادم قسوتی‌ست
نه همین گفتن که عارض حالتی‌ست	ای بسا ناورده استثنا به گفت
جان او با جان استثناست جفت	

(۱۰ / ج ۱، ص ۵)

صفی‌علیشاه گوید:

نیست استثنا مراد از لفظ آن	یافت باید سر آن در قلب و جان
تا تو دانی بی اراده و امر او	نه رگی اندر بدن چنبد نه مو
نه که استثناء به گفت آری و لب	پس نبینی غیر خود را زین سبب

(۲ / ص ۲۳)

مولانا در مورد استن حنانه که در فراق و جدایی از حق ناله می‌زد می‌گوید:

گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون	گفت جانم از فراق گشت خون
گفت خواهی که تو را نخلی کنند	شرقی و غربی ز تو میوه چنند

گفت آن خواهم که دایم شد بقاش

صفی‌علیشاه گوید:

هوش بخشم استن حنانه را
تو کم از چویی مباش ار آدمی

و مولانا درباره ناله نی گوید:

بشنو از نی چون شکایت می‌کند
از نیستان تا مرا ببریده‌اند
سینه خواهم شرحه‌شرحه از فراق

و صفی‌علیشاه گوید:

نی به ما ذکر بدایت می‌کند
ناله نی از فراق است و ملال
کی جدا بود او که نالم زان دمش

کار برده است:

مولانا گوید:

روزها گر رفت گو رو باک نیست

صفی‌علیشاه گوید:

هر کسی زین اصطلاح آگاه نیست

مولانا گوید:

از مقامات تبثل تا فسنا

بشنو ای عاقل کم از چویی مباش

(۱۰/ ج ۱، ص ۱۲۹)

تا بنالد فرقت جانانه را
در سرای علم الله محرمی

(۳/ ص ۶۰)

از جداییها حکایت می‌کند
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
تا بگویم شرح درد اشتیاق

(۱۰/ ج ۱، ص ۳)

زان لب میگون حکایت می‌کند
ناله من از کمال اتصال
نالم اما از وصال بی غمش

(۳/ ص ۱۳)

صفی‌علیشاه نه تنها مضامین، بلکه بعضی کلمات مولانا را نیز در ابیات خود به

تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست

(۱۰/ ج ۱، ص ۳)

تو بمان ای آن که جز تو شاه نیست

(۳/ ص ۹)

پایه پایه تا ملاقات خدا

(۱۰/ ج ۱، ص ۳۴۱)

صفی‌علیشاه گوید:

از مقام نفس تا جمع وجود پایه پایه تا لقای شاه جود

(۳/ص ۹)

مولانا گوید:

با لب دم‌ساز خود گر جفتمی همچو نی من گفتنی‌ها گفتمی

(۱۰/ج ۱، ص ۲۴)

صفی‌علیشاه گوید:

با لب خود نوبتی گر جفتمی بی زبان اسرار جان می‌گفتمی

(۳/ص ۱۳)

تأثیر تفسیر کشف‌الاسرار در تفسیر صفی‌علیشاه

ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، دانشمند و عارف بزرگ نیمه دوم قرن پنجم و اوایل قرن ششم، پس از خواجه عبدالله انصاری، اولین کسی است که آیات قرآن را بنا بر ذوق اهل تصوّف به زبان فارسی تأویل کرده و در قالب عباراتی موزون و آهنگین عرضه داشته است. این تفسیر، نه تنها الهام بخش بسیاری از شعرا در سرودن اشعار عارفانه‌ای شد که معنی و مضمون آیات قرآن را در برداشت، بلکه منبع و مأخذ عمده کسانی قرار گرفت که با فرو رفتن در عالم مکاشفه و شهود و جذب و شور، در پی آن بودند که اسرار و رموز عرفانی آیات قرآن را بگشایند.

یکی از آن عارفان کامل و واصلان عاشق که از جام زلال عرفان میبیدی سرمست شده‌اند، صفی‌علیشاه اصفهانی است. او برای بیان تأویل آیات قرآن و تطبیق آنها با عقاید عرفا و متصوفه، علاوه بر الهامات و مکاشفات خود از نوبت سوم تفسیر کشف‌الاسرار میبیدی نیز بهره گرفته که به ذکر نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم:

میبیدی در تأویل آیه ۱۲ سوره طه که خداوند به حضرت موسی فرمود: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» آورده است: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ أَيُّ فَرَعٍ قَلْبِكَ عَنْ حَدِيثِ الدَّارَيْنِ وَ تَجَرُّدِ لِلْحَقِّ بِتَغَيْتِ الْانْفِرَادِ» ای موسی یگانه را یگانه باش، اول در تجدید قصد، آنگاه در نسیم انس از دوگیتی بیزار شو، تا نسیم انس از صحرای لم یَزَلْ دمیدن گیرد، حجاب تقسیم از پیش برخاسته و ندای لطف به جان رسیده.» (۱۱/ج ۶/ص ۱۱۳)

صفی‌علیشاه نیز «فاخْلَعْ نَعْلِیک» را امر به ترک تعلق از دو جهان و محو و فانی شدن صفات حضرت موسی در صفات حق دانسته است:

موسیا من باشمت پروردگار	نک ز پا نعلین کونین اندر آر
شو مجرد جمله از نفس و بدن	وصف خود را کن فنا در وصف من
این است وادی مقدس که طو است	باید افکند ار که نعلینی به پاست

(۳ / ج ۲، ص ۴۵۲)

میبدی در تفسیر آیه «یا ایها الذین آمنوا کُتِبَ علیکم الصیام کما کُتِبَ علی الذین من قبلیکم لعلکم تتقون.» (بقره / ۱۸۰) علاوه بر روزه مؤمنان و اهل شریعت، به روزه رهروان طریقت نیز اشاره کرده است. وی می‌گوید: همچنان که اهل شریعت جسمشان را از خوردن و آشامیدن باز می‌دارند، اهل طریقت در تمامی عمر قلبشان را از توجه به مخلوقات و غیر حق باز می‌دارند: «روزه عامه مؤمنان به زبان شریعت شنیدی؛ اکنون روزه جوانمردان طریقت به زبان اهل حقیقت بشنو و ثمره و سرانجام آن بدان: چنانکه تو تن را به روزه داری و از طعام و شراب باز می‌داری، ایشان دل را به روزه درآرند و از جمله مخلوقات باز می‌دارند. تو از بامداد تا شبانگاه روزه داری، ایشان از اول عمر تا آخر عمر روزه دارند. میدان روزه تو یک روز است، میدان روزه ایشان یک عمر» (۱۱ / ج ۱، ص ۴۹۵).

صفی‌علیشاه نیز روزه اهل الله را عبارت می‌داند از اینکه آنان اعضا و جوارح و دلشان را از پرداختن به ماسوی‌الله باز می‌دارند. چشمشان فقط نشانه‌ها و آیات خداوند را می‌نگرد؛ گوششان فقط صدای معشوق ازلی را می‌شنود و لبشان فقط سخن یار می‌گوید و دلشان جز به حق نمی‌اندیشد:

اصل صوم آن بود لیک او را اساس	ضبط اعضا و خیال است و حواس
هست امساک جوارح بر دوام	از مخالف نزد اهل الله صیام
چشم نگشاید فقیر از حسن حال	جز به آیات ظهور ذوالجلال
می‌نبیند هیچ غبر از روی دوست	او ز آیتها که هم مرآت اوست
نشنود جز صوت جانان گوش او	وصف او گوید لب خاموش او
با کسی جز حق نگوید یک سخن	از بد و خوب کسان بندد دهن
یاد کس نبود که گوید حرف او	وقت خود یک دم نماید صرف او

دست نالاید به چیزی ناروا از کف اندازد لوای ما سوا
برنخیزد تا مباد از جای خویش یک دم ناحق گذارد پای خویش

(۳/ ج ۱، ص ۶۰)

میبدی در تفسیر آیه «و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تُحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولكن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعه من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبلٍ منهن جزءاً ثم ادعهن یتینک سعياً و اعلم ان الله عزیزٌ حکیم.» (بقره / ۲۶۳) آورده است: آن چهار مرغی که خداوند به حضرت ابراهیم دستور کشتن آنها را داد، چهار صفت نکوهیده حرص و توجه به جلوه‌های فریبنده دنیای پست مادی و شهوات و امیال دنیوی است که حجاب و مانع سیر و حرکت معنوی عارف به سوی خداست و خداوند به حضرت ابراهیم دستور داد آنها را در خودش بکشد و نابود کند تا در حق فانی شود و به مرحله بقا و حیات جاودان دست یابد.

«و گفته‌اند ای ابراهیم اکنون که زندگی در مردن است و بقا در فنا، شو چهار مرغ را بکش از روی ظاهر، چنانکه فرمودیم تعظیم فرمان ما را و اظهار بندگی خویش را و از روی باطن هم در نهاد خود این فرمان به جا آر، طاووس زینت را سر بردار و با نعیم دنیا و زینت دنیا آرام مگیر.

کم کن بر عندلیب و طاووس درنگ کین جا همه بانگ بینی آنجا همه رنگ
غراب حرص را بکش، نیز حریص مباش بر آنچه نماند و زود به سر آید.
چه بازی عشق با یاری کزو بی‌جان شد اسکندر؟

چه داری مهر بر مهری کزو بی ملک شد دارا؟
خروه شهوت را باز شکن، هیچ شهوت به دل خود راه مده که از ما باز مانی!
گر از میدان شهوانی، سوی ایوان عقل آیی

چو کیوان در زمان خود را به هفتم آسمان بینی

(۱۱/ ج ۱، ص ۷۱۸)

کرکس امل را بکش، امل دراز مکن و دل بر حیات لعب و لهو منه.»
صفی‌علیشاه نیز آیه مذکور را چنین تأویل می‌کند:
خداوند به حضرت ابراهیم دستور می‌دهد برای موت اختیاری و فنای در حق و باقی شدن به حیات ابدی، باید آن چهار مرغ حرص و حب دنیا و شهوت و عُجب که تو را از مشاهده حق باز می‌دارند، در خود بکشی و نابود کنی:

چار مرغ آن چار خوی شایع‌اند کز مقامات شهودت مسانغاند
 حب دنیا، حرص و عجب و شهوت است که حجاب آن شهود و رؤیت است
 کشت و درهم کوفت مرد رهسپار بهر موت اختیاری آن چهار
 (۳/ ج ۱، ص ۸۴)

در تفسیر کشف‌الاسرار درباره شکسته شدن کشتی و کشته شدن پسر بچه و تعمیر دیوار به دست خضر پیامبر در سوره کهف، چنین آمده است: «اما شکستن کشتی در دریا و کشتن غلام و بنا کردن دیوار، این هر یکی از روی فهم بر ذوق اهل مواجید اشارت به اصلی عظیم دارد:

«گفته‌اند که دریا، دریای معرفت است... و آن کشتی، کشتی انسانیت است که خضر می‌خواست تا به دست شفقت آن را خراب کند و بشکند و آن غلام را که خضر او را کشت و موسی بر وی انکار کرد؛ اشارت است به منی و پنداشت که در میدان ریاضت و کوره مجاهدت از نهاد مرد سر بر زند. و اما دیوار که آن را عمارت کرد؛ اشارت است به نفس مطمئنه. چون دید که در کوره مجاهدت پاک و پالوده گشته و نیست خواهد شد، گفت: یا موسی مگذار که نیست گردد که او را بر آن درگاه حقوق خدمت است و عمارت ظاهر او و مراعات باطن او فرض عین است...» (۱۱/ ج ۵، ص ۷۲۹)

صفی‌علیشاه همین مطالب را به نظم چنین بیان کرده است:

آن سفینه تن بود کماو را شکست در ریاضت تا ز شرّ نفس رست
 نفس باشد غاصب فُلک بدن از ریاضت تن رهد زو بی سخن
 کشتن نفس است قتل آن غلام کار قلب از قتل او گردد به‌کام
 شرح آن هرجا مکرر گفته‌ایم در معنی بس مفصل سفته‌ایم
 هست نفس مطمئنه آن جدار کان پس از اماره گردد با تو یار
 او چو گردد کشته این ظاهر شود مستقیم از خضر صاحب سر شود

(۳/ ج ۲، ص ۴۳۹)

سرودن تفسیری با این حجم عظیم در ابعاد مختلف فلسفی، کلامی، عرفانی، ادبی، اخلاقی، مذهبی و تاریخی در قالب وزن و آهنگی خاص، در مدت دو سال بدون امدادهای غیبی غیرممکن به نظر می‌رسد و همان گونه که خود بارها اذعان

داشته، روح او هنگام سرودن این تفسیر، از عالم خاک و قفس تنگ تن به فراخنای عالم ملکوت پرواز می‌کرده و سرچشمه‌های علم و حکمت، از منبع بی‌پایان علم الهی بر قلبش جاری می‌شده و او با نیرو و قدرتی الهی به سرودن این تفسیر می‌پرداخته است:

گر تو نشناسی که قرآن معجز است	اندرین تفسیر غورت جایز است
معجز قرآن در این تفسیر بین	وین ز لطف حق و عون پیر بین
می‌تواند آن که مس را زر کند	خاک را ز افلاک عالی‌تر کند
بر صفی بدهد چنین نطق و لبی	کوست روشن‌تر ز ماه اندر شبی
گفتم این هم ز امر و الهام سروش	منت ایزد را که نبوم خود فروش
مرد خودبین پیش ما کم از خس است	آنچه پس من گویم از دیگر کس است
شعر نبود این شناسی گر سخن	بل بود تأیید محض از حق به من

(۳ / ج ۲، ص ۴۳۱)

پی‌نوشت

- ۱- برای اطلاع از سرگذشت صفی‌علیشاه اصفهانی مراجعه شود به: تفسیر قرآن منظوم وی، چاپ اول؛ طرائق الحقایق، تألیف محمد معصوم شیرازی، ج ۳، ص ۲۰۴؛ مکارم الآثار، تألیف معلم حبیب‌آبادی، ج ۴، ص ۱۳۸۷؛ ادبیات معاصر، تألیف رشید یاسمی، ص ۶۷؛ المآثر والآثار، تألیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، ص ۲۱۷.
- ۲- نقل از یکی از نوشته‌های صفی‌علیشاه، مندرج در مقدمه دیوان اشعار با مقدمه دکتر تقی‌فضللی، ص ۷.
- ۳- صفی‌علیشاه در تفسیر قرآن خود در باره حروف مقطعه قرآن، بحثهای مفصل فلسفی و عرفانی دارد. علاوه بر آن آقارضا حضور علی در جلد سوم طرائق الحقایق، در شرح حال خود نوشته است که من علوم غریبه از قبیل علم اعداد و حروف و نقطه را از صفی‌علیشاه یاد گرفتم. (طرائق الحقایق، تألیف محمد معصوم شیرازی، ج ۳، ص ۴۵۲)

منابع

- ۱- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (وزیر انطباعات در اواخر دوره ناصری). *المآثر والآثار*، دارالطبایع خاصه دولتی، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۳۶ ه. ق.
- ۲- صفی‌علیشاه، حاج میرزا حسن. *بحرالحقایق*، به انضمام *میزان‌المعرفه و برهان‌الحقیقه*، چاپ دوم، با مقدمه ضیاء‌الدین مولوی گیلانی، انتشارات کتابخانه سینایی، ۱۳۶۳.
- ۳- صفی‌علیشاه، حاج میرزا حسن. *تفسیر منظوم قرآن*، ج ۱ و ۲، چاپ پنجم، چاپ افست با سرمایه‌گذاری کتابفروشی خیام، ۱۳۵۶.
- ۴- صفی‌علیشاه، حاج میرزا حسن. *دیوان اشعار*، به کوشش منصور مشفق، با مقدمه دکتر تقی تفضلی، چاپ سوم، انتشارات بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه، تهران، ۱۳۷۰.
- ۵- صفی‌علیشاه، حاج میرزا حسن. *زبده‌الاسرار*، چاپ چهارم، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران، ۱۳۷۲.
- ۶- صفی‌علیشاه، حاج میرزا حسن. *عرفان‌الحق*، چاپ دوم، توضیحات از عبدالله انتظام و احسان‌الله استخری، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران، ۱۳۷۱.
- ۷- معصوم شیرازی، محمد (معصوم‌علیشاه نایب‌الصدر). *طرائق‌الحقایق*، تصحیح جعفر محجوب، ج ۳، کتابخانه بارانی، تهران، ۱۳۳۹.
- ۸- معلم حبیب‌آبادی، میرزا محمدعلی. *مکارم‌الآثار در احوال رجال دو قرن ۱۳ و ۱۴*، ج ۴، تصحیح آیت‌الله محمدعلی روضاتی، از انتشارات انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان، ۱۳۷۲.
- ۹- منشی، ابوالمعالی نصرالله. *کلیله و دمنه*، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ هفتم، ۱۳۶۲.
- ۱۰- مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمدبن‌الحسین. *مثنوی معنوی*، ج ۱ و ۲، تصحیح رینولد نیکسون، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۱- میندی، رشیدالدین ابوالفضل. *تفسیر کشف‌الاسرار و عده‌الابرار* (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، ج ۱ و ۵ و ۶، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.